

## سنت ساختگی تاریخ نگاری ملوک نیمروز

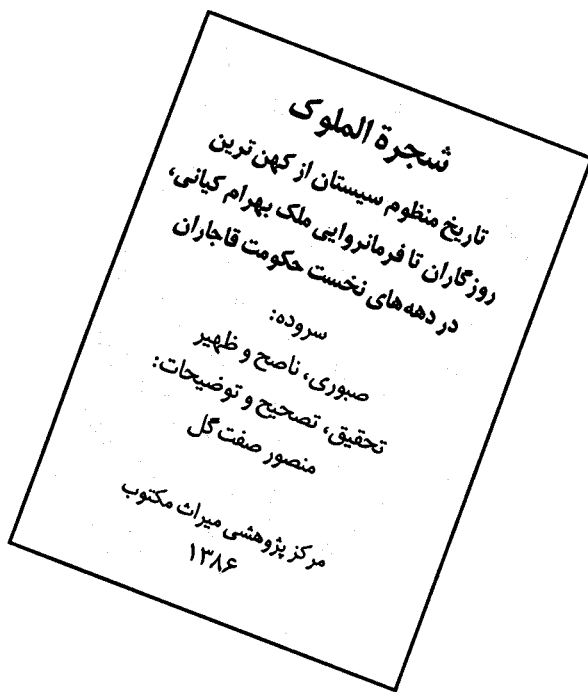
بویا ناصح

کتاب با دیباچه حماسی محقق و مصحح و توضیح نویس - که زین پس به اختصار مصحح یاد می شود - آغاز می گردد:

در میان ولایات مختلف ایران، سیستان از روزگاران دور تا کنون و تا پیش از تجزیه آن در اواخر قرن سیزدهم هجری، جایگاهی ویژه داشت. موقعیت سرزمینی، امکانات طبیعی و مخصوصاً وجود رود زاینده هیرمند و شاهراه بازرگانی شرق به غرب و شمال به جنوب، سیستان را که روزگاری بزرگ تر از خراسان بود، به سرزمینی پراهمیت تبدیل کرده بود. باروری خاک، ساکنان پر تلاش و رونق تجاری، زمینه را برای شکوفایی اقتصادی آن فراهم کرد و از این رو نظام های سیاسی و فرهنگی نیرومندی در آن ظهور کردند که در ادواری چون دوره صفاریان، تاریخ ملی ایران را نیز تشکیل داد.

به نظر می رسد در دوره های رونق و شکوفایی سیستان، زمینه برای توجه به جنبه های فرهنگی و تمدنی نیز آماده می شده است. این زمینه فرهنگی و در ضمن سیاسی را می توان در متون متعدد وقایع نگاری، ادبی و علمی و دینی ریخته خامه سیستانیان دانشمند و ادیب دید (ص ۱۳).

مهم ترین داعیه کتاب حاضر، در نخستین عنوان دیباچه کتاب نمایان می شود و تمام گفتار ما درباره آن است: «سیستان شناسی مورخان ایرانی و سنت تاریخ نویسی ملوک



شجره الملوك: تاریخ منظوم سیستان از کهن ترین روزگاران تا فرمانروایی ملک بهرام کیانی، در دهه های نخست حکومت قاجاران؛ سروده صبوری، ناصح و ظهیر؛ تحقیق، تصحیح و توضیحات منصور صفت گل؛ تهران: مرکز پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۸۶.

نرسیده، اما از سوی مصحح ثابت شده انگاشته شده. و در این کتاب دیگر در حد ایده و نظریه هم مطرح نمی شود. اینگونه توصیف می شود:

سیستان به عنوان بخشی از ایران بزرگ آن روزگار، این بخت را داشته که از یک سنت تاریخ نویسی محلی برخوردار باشد. «ملوک نیمروز» از دیرباز سنت تاریخ نگاری ویژه خویش را داشته اند و به گمان بسیار قوی اثر مهم تاریخ سیستان از نویسنده ای گمنام و افزوده های بر آن به توصیه و حمایت ملوک نیمروز نوشته شده است (ص ۱۹).

شاهد آئیم که تز مصحح، حتی درباره مهم ترین متن تاریخی، یعنی تاریخ سیستان مستندی در حد «به گمان بسیار قوی» دارد که اصلاً علمی نمی نماید. وی در ادامه و درباره دومین متن تاریخی سیستان می نویسد:

این ادعا که ملوک نیمروز همواره سنت تاریخ نویسی داشته اند، از متن احیاء الملوک و نوشته های ملک شاه حسین تأیید می گردد. گذشته از تاریخ سیستان: ملک شاه حسین سیستانی نویسنده احیاء الملوک از چند کتاب یاد می کند که خود تأییدی بر ادعای سنت تاریخ نویسی ملوک سیستان است. او می نویسد: سیستان شهری است از بناهای قدیم... و حالات و وقایع سلاطین و ملوک آنجا را ابو عبدالله که از ثقات راویان حدیث است، به زبان عربی به قلم آورده، در زمان دولت قطب الدین بن شاه علی، ابو محمد نامی نسخه عربی را فارسی نموده، در ایام صبی در دبستان چند جزو از آن نسخه به نظر این حقیر درآمده و الحال آن نسخه در میان نیست (ص ۲۰-۲۱).

مصحح در همین عبارت بالا دو زرنگی به خرج داده است تا ادعای خود را به اثبات نزدیک تر کند:

- ۱: «چند جزو» از کتاب ابو عبدالله در تاریخ سیستان را، چند کتاب مورد اشاره ملک شاه حسین سیستانی برمی شمارد و خواسته است ادبیات سیستان شناسی گمشده ای را بنمایاند.
  ۲. به دنبال نام قطب الدین بن شاه علی، در پاورقی آورده است: «شاید ملک قطب الدین کیانی» باشد تا حمایت یک حاکم کیانی از ترجمه کتاب عربی به فارسی را القا نماید.
- مصحح همچنین تلاش دارد کتاب قصص الخاقانی را هم در

نیمروز». نویسنده که از مدت ها پیش به دنبال این نظریه بوده و البته داشتن نظریه تاریخ نویسی در این زمانه از جهت نظریه کساد، بسیار مهم و قابل ارج است. در دیباچه این کتاب فرصت یافته تا آخرین دستاوردهای خود را در تأیید نظریه خود به رخ بکشد.

از نظر مصحح:

از دیدگاه تاریخ نویسی و تألیف متون وقایع نگاری، سیستان این بخت را داشت که به دلیل تحولات متعدد، حتی در برهه هایی از تاریخ ایران قرون نخستین اسلامی، کانون اصلی توجه مورخان و نویسندگان این دوره باشکوه قرار گیرد. شمار فراوان تألیفات به زبان عربی و فارسی که طی آنها به تحولات تاریخ سیستان در این دوران پرداخته شده، مؤید همین مطلب است؛ از سوی دیگر سیستان این بخت را داشت که در آن یک رشته پایدار نظام سیاسی بومی نیز پس از دوره صفاریان همچنان دوام یافت و چنین به نظر می رسد همین امر زمینه را برای شکل گیری نوع جدیدی از آثار سیستانی در زمینه تاریخ که می توان آن را «سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز» نامید، فراهم آورد (ص ۱۳-۱۴).

مصحح سپس نمونه های برجسته «سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز» را برمی شمارد: تاریخ سیستان، احیاء الملوک و البته متن حاضر؛ یعنی مصحح با سه نوشته که در سده های پنج (تکمله تا هفت)، یازده و سیزده نوشته شده اند، «سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز» را پایه گذاری کرده است؛ البته اذعان دارد بین تاریخ سیستان و احیاء الملوک «متن مستقلی که قابل سنجش با این دو باشد، نوشته نشده یا اینکه هنوز شناخته نیست» (ص ۱۴). اینکه چگونه می توان بر اساس متون نوشته شده یا شناخته نشده، تداوم «سنت» در تاریخ نگاری را کشف کرد هم از آن حرف هاست.

ادعای «سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز» که هنوز به اثبات

زمره کتب تاریخ نویسی سیستان جای دهد و هر چند ادعایی هم در حمایت «سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز» در نگارش این کتاب ندارد، اما تأکید دارد: «می توان گفت ولی قلی شاملو احتمالاً بدون این که قصد قبلی داشته باشد، تاریخ نگاری ملوک نیمروز را ادامه داده است» و «این تاریخ نگاری پس از شاملو ادامه نیافت و سیستان سده دوازدهم قمری/ هجدهم میلادی، شاهد مورخی مبتنی بر این سنت نبود، یا اینکه آگاهی های ما درباره نسخه یا نسخه هایی دیگر، بسنده نیست (ص ۲۸).

کتاب حاضر با عنوان «شجره الملوك: استمرار سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز» معرفی شده است. پس از نوشتن مطالبی درباره فروپاشی سیاسی ایران در زمانه بین صفویان و قاجاریه می نویسد:

طی همین دوران بود که باز ماندگان و آخرین ملوک سیستان در تکاپویی محلی بر آن بودند تا از راه ایجاد اتحاد سیاسی و حتی خانوادگی با قدرت های مجاور خویش، همچنان در سیستان حکومت کنند و در عهد همین آخرین ملوک بود که در عین حال، آخرین نماینده سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز، یعنی شجره الملوك پدیدار شد (ص ۳۶).

مصحح در علت توجه خود به متن حاضر می نویسد:

دلیل دیگر اهمیت این متن، این است که من طی چندین مقاله و اظهار نظر، نظریه ای درباره وجود نوعی سنت تاریخ نویسی نزد ملوک نیمروز در سیستان مطرح کرده بودم. این نظریه بر اساس وجود چندین (تأکید از نگارنده نقد حاضر) متن مشهور طرح شده بود که از شگفتی های سیستان در ایران پیش از اسلام آغاز می شود و سپس با تألیف متن تاریخ سیستان در سال های ۴۲۵ و ۷۲۵ و سرانجام با متن مهم احیاء الملوك که نویسنده آن خود عضوی از خاندان ملوک سیستان بوده، به اوج رسید. به نظر می رسد در نزد ملوک نیمروز، پرداختن به فرهنگ و توجه به جنبه های تمدنی زندگانی اجتماعی اهمیتی ویژه داشته است و شاید آنچه درباره احیاء فرهنگ و ادبی ایران در عهد صفاریان تا کنون گفته شده، برجسته ترین نمودار این توجه می تواند باشد. آنچه مؤلفان گمنام تاریخ سیستان که احتمالاً وابسته به دربار ملوک نیمروز بوده اند، درباره توجه به فرهنگ در سیستان نوشته اند، مؤید این نظریه بوده است (ص ۴۱).

اما دلایل حمایت حکام نیمروز در تدوین کتاب حاضر را ببینیم. متن کتاب در دوره حکومت ملک ناصرالدین تا ملک بهرام کیانی سروده شده است. شاعر تأکید دارد به درخواست ملک ناصرالدین در سال ۱۲۰۶ قمری آغاز به سرودن نموده است. تنها همین؛ البته دو شاعر دیگر به نامهای صبوری و ناصح کار را به آخر رسانده اند.

گمان این نگارنده است که دیباچه ممتع مصحح، می تواند در تاریخ سیستان شناسی جایگاه ویژه ای یابد، اگر بحث «سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز» از آن حذف گردد یا در حد فرضیه ای بدان تأکید گردد که گمان می رود مورد قبول مصحح قرار نخواهد گرفت؛ ضمن آنکه با عبارات «احتمالاً» و «به گمان بسیار قوی» و «شاید» و ... و اشاره به متون نوشته نشده یا گمشده یا شناخته نشده نیز نمی توان بدین روشنی از چنین نظریه بزرگی دفاع کرد.

همچنین مصحح مرزی روشن بین «تاریخ نویسی» و «تاریخ نگاری» مشخص نکرده است و به تناوب از «سنت تاریخ نویسی ملوک نیمروز» و «سنت تاریخ نگاری ملوک نیمروز» سخن می گوید و شاید نظر به یگانگی آنها دارد که به نظر من چنین نیست و البته جای بحث درباره آن هم اینجا نمی تواند باشد.

اگر وجود تعدادی کتاب در تاریخ هر منطقه ای، دلیل وجود سنت تاریخ نگاری منطقه ای باشد. که البته می تواند باشد. مناطق بیشتری هستند که بسیار غنی تر از سیستان (با تنها سه تاریخ) می باشند و شاید بتوان در آنجا نیز سنت تاریخ نگاری منطقه ای را یافت؛ از این رو نظریه مصحح حاضر، می تواند راهنمای خوبی برای تاریخ شناسان مناطق دیگر باشد؛ به شرطی که از دلایل متقن بهره گیرند. امید است اصالت سیستانی مصحح نقش چندانی در پر و بال دادن به این نظریه سنت تاریخ نگاری نداشته باشد. ایدون باد.

